



ای عروسکها ، مترسکها شعری از : فریدون ایل بیگی

نگین ، شماره 11 ، فروردین 1345

شعرا امروز ایران ...

درخت جابر ...

می توانستیم بایک تلنگر  
بایک قندشکن  
بایک داس  
از ریشه اش در آوریم  
بی باوران گفتند :  
- خودش خشک میشود.

درخت سرفرت  
درخت قد کشید  
تناور شد  
گسترده برك و بار  
از این شهر ، تا آن شهر  
سایه گستر شد  
از این گوی تا آن گوی  
- دیوار تا دیوار -  
در خانه ی من . در خانه ی تو  
شناور شد

و چنان بن در زمین نشاند  
وبرك در دوردست  
در آسمان  
در زمان  
که حتی بی باوران را ، باور شد

می توانستیم بایک تلنگر ...  
افسوس  
و درخت تناور شد  
تناور شد .

منصور اوجی

۴۶



ای عروسکها ، مترسکها

به : ناصر شاهین پر

شهر باران خورده را مانم  
این هوای ابری دلگیر .  
من سرود مرده را مانم  
این بنا ، این شاهکار بپر .

هر چه می بینم بگویم ، آه ! ..  
بیش از این تکفیر خواهیم شد .  
هر چه زشت و هر چه نازیباست  
باسکوت می کنم تحقیر .

ای عروسکها ، مترسکها  
کاش منم چون شما بودم :  
می توانستم بگویم نیست  
غیر آن چیزی که می بینم  
هیچ و هیچ و هیچ

ای عروسکها ، مترسکها  
خوب میدانم که خوشبختید .  
کاش منم چون شما خوشبخت می بودم .

پاریس ۵ - ۱ - ۱۳۴۴

فریدون ایل بیگی



